

## زبان اوستا

زبان دیگر زبان "اوستا" است. اوستا در اصل "اوپسُ تاک" است به معنی بنیان جالفتاده و محکم، کنایه است از آیات محکمت و شریعت پابرجای، و به صیغه صفت مشبیه است، در تاریخ طبری و دیگر متقدمان از مورخان عرب "ابستاق" و "افسقاق" ضبط شده است و در زبان دری "اوستا - اُستا - وُست - اُست" به اختلاف دیده می شود و همه جا با لفظ "زند" ردیف آمده است - کاف آخر "اوپستاک" که از قبیل کاف "داناک" و "تواناک" است در زبان دری حذف می شود و تلفظ صحیح این کلمه بایستی "اوپستا" باشد ولی به تقلید شعرائی که به ضرورت این کلمه را مخفف ساخته اند ما آن لفظ را "اوستا" خوانیم.

اما لفظ زند از آزنتی "Azanti" و به معنی گزارش و ترجمه است، و مراد از زند کتب پهلوی است که نخستین بار اوستا بدان زبان ترجمه شده است، و پازند محفف "پات زند" می باشد که با پیشاوند "پات (۱) ترکیب یافته و به معنی دوباره گزارش یا ترجمه برگردانیدن دوباره زند است به زبان خالص دری.

(۱). پات و پاژ و پاد و پا و وا و فا و باز - که همه یک لفظ و به سیر تطور به صورت های گوناگون درآمده اند پیشاوندی است که در آغاز اسامی آمده معنی واگردان آن اسم یا ضد آن واژه را نشان می دهد مانند "فراس - پاتفراس" (بادفراه) و سخون و پاتسخون (پاسخ) و زه دو پادزهر (پازهر) و داشت و پاتداشت (پاداشت) و دهشن و پاتدهشن (پاداشن) و گویه و واگویه و بازگویه و غیره.

پازند عبارت است از نُسک هایی که زند را به خط اوستائی و به زبان فارسی دری ترجمه کرده باشند، و از این رو متأخران خط اوستائی را خط پازند نامند. (خط اوستائی را "دین دیپوریه" می گفتند یعنی دبیری دین و خط و مذهبی، و در کتب اسلامی "دین دفیره" ضبط شده است)

قسمتی از اوستا عبارت بوده از قصایدی (سرودهای) به شعر هجائی (درباره شعر هجائی رجوع شود به مقاله ملک الشعراء بهار در شمارهای سال پنجم مجله مهر). در ستایش (۲) و سایرخدایان آریائی (امشاسپنتان) (۳)، که سمت زبردستی یا مظهریت نسبت به او رمزد و خدای بزرگ یگانه داشته اند، و اشاراتی داشته در بیان بنیان خلقت و وجود کیومرث (۴) و گاو نخستین "ایوداذ (۵) و کشته شدن گاو و کیومرث به دست اهرمن و پیدا شدن نطفه کیومرث در زیر خاک به شکل دو گیاه که نام آن دو (مهری و مهریانی - مردی و مردانه - ملهی و ملهپانه - میشی و میشانه - به اخلاف روایات) بوده است و مورخان آن را از جنس ریواس

دانند و ظاهراً مرادشان همان “مهرگیاه” معروف باشد. و نیز مطالبی داشته در پادشاهی هوشنگ (هوشهنگ) (۶) و طهمورث و جمشید و ضحاک (اژدهاک) و فریدون و سلم و تور و ایرج و منوچهر و کیقباد و کاوس و سیاه‌وخش و کیخسرو و افراسیاب و لهراسب و گشتاسب و زرتشت و خانواده زرتشت و جمعی دیگر از وزرا و خاندان‌های تورانی و ایرانی و نیز اوراد و دعاها و نمازها و احکام دینی و دستورالعمل‌های پراکنده در آداب و اصطلاحات مذهبی و امثال این‌ها پیدا است که این کتاب از اثر فکر یک‌نفر نیست و یا قسمت‌هایی از اوستا بعدها نوشته شده است و چنین گویند که “گاثه” (۷) قدیمی‌ترین قسمت اوستا است و سایر قسمت‌ها به آن کهنگی نیست.

(۲). اورمزد در اصل (اهورامزده) یعنی خداوند بزرگ بوده است و به تدریج این کلمه به “اوهرمزد” و (اورمزد) و (هرمزد) و (هرمز) تبدیل یافت و نام خدای بزرگ و روز اول هر ماه شمسی شد و همچنین نام چند تن از پادشاهان ساسانی است و بعد از اسلام نام ستاره مشتری بوده است. یونانیان در کتب خود به لغت اشاره کرده‌اند و این کلمه مرکب است از “اهوره” به معنی “سرور” و “مزده” بزرگ در کاهن زردشت جدا از هم نیز استعمال شده است (رجوع شود به کتاب “گات‌ها” ترجمه و تألیف پورداد) (۳). امشاسپنتان به فتح امشاسپنت و مرکب است از “امش - امر” یعنی بی‌مرگ و “سپنت - سفند” یعنی مقدس و روحانی که روی هم “روحانیان جاودانی” معنی می‌دهد و در پهلوی “امهراسفندان” ضبط است. و عقیده استاد هرتسفلد این است که در لغات اوستائی مانند این لغت و لفظ “اشو” و “مشی” و “مشیان” و غیره حرف شین غلط و صحیح “هر” است و باید “اهرو” و “مهری - مهریانه” و “امهرسپندان” خوانده شود چنانکه در متون پهلوی است و نیز ابوریحان گوید میشی و میشانه و آنان را ملهی و مله‌یانه نیز خوانند و مجوس خوارزم مرد و مردانه خوانند (الاثارالباقیه ص ۹۹ طبع لیپزیک) و مسعودی می‌شاه را مهلا و میشانی را مهلیه خوانده است (التنبیه و الاشراف چاپ لیدن ص ۹۳).

(۴). کیومرث مرکب است از لفظ “گیو” از ماده “گی-جی” که با “زی” از زیستن جان و حیات یکی است، و “مرت” از ماده مرکب با میر و مرگ و مرده و مرد از یک ریشه است یعنی زنده میرا - و عربان: “حی ناطق میت” معنی کرده‌اند. در اوستا “کیه مرتن” و در پهلوی “گیوک مرت” ضبط است.

(۵). (ایودات) - و “ایوداد” یعنی خلقت اولین، و آن گاوی بود که پیش از دیگر جانداران خلق شد و به دست اهرمن کشته آمد و این گاو در کیش مهرپرستی که پیش از زرتشتی بوده است نیز از مخلوقات قدیم است و لقب او در پهلوی “گوشورون” می‌باشد و در اوستا “گئوش اُورور” است، و نام روز چهاردهم از ماه شمسی به نام گوشورون نامزد گردیده است.

(۶). در اوستا “هئوشینگهه” است و خاورشناسان گویند به معنی سازنده خانه‌های خوب است. به پهلوی “هوشهنگ” و به عربی “اوشهنگ” آمده است.

(۷). این لفظ در اوستا با این حرف “گ آث آ” ضبط شده است و فرنگیان آن را به خط خود گاتهه یا گاتها Gathaeha نویسنده ولی گاته خوانند، و بعضی از متأخران به خطا آن را جمع “گات” دانتستند، تلفظ درست گاته در زبان پهلوی “گاس” شد و در زبان دری گاس پهلوی گاه شد و گاه به معنی ظرف مکان و ظرف زمان و تخت و نیز مجازاً به معنی آهنگ موسیقی است و معنی اخیر از روی خواندن گاته و الحان مخصوص که از قبیل ویداخوانی هندیان و قرآنخوانی مسلمین بوده است برخاسته و پساوند بعضی از الحان موسیقی: دوگاه و سه‌گاه و چهارگاه و راست پنجگانه و نیز گاه‌های اندرگاهان پارسیان که عبارت بوده است از نمازهای پنجگانه مندرج در گاته که ابوریحان نقل می‌کند: اهنودگاه - اشتودگاه - اسپتمدگاه - هوشترگاه - و هشتویش‌گاه نیز مؤید این معنی است و به‌نظر می‌رسد که “مقام” عربی که به معنی لحن و آهنگ موسیقی استعمال می‌شود مأخوذ از گاه به معنی اخیر باشد و ما در باب “مقامه” باز هم به این معنی اشاره خواهیم کرد.

اینک شرحی که راجع به جمع‌آوری اوستا از روایات مختلف و اسناد پهلوی در دست است یادآور می‌نمائیم:

گویند اوستای قدیم دارای ۸۱۵ فصل بوده است منقسم به ۲۱ نسک یک کتاب و در عهد ساسانیان پس از گردآوری اوستا از آن جمله ۳۴۸ فصل به‌دست آمد که آن جمله را نیز به ۲۱ نسک تقسیم کردند و دانشمندان محقق ۲۱ نسک ساسانی را به ۳۴۵،۷۰۰ کلمه برآورد کرده‌اند و از این جمله امروز ۸۳،۰۰۰ کلمه در اوستای فعلی موجود و باقی به تاراج حادثات رفته است.

در کتب سنت از جمله در دینکرت روایتی آورده‌اند و در نامه “تنسر” به شاه مازندران نیز بدان اشاره شده و مسعودی مورخ عرب و جمعی دیگر از مورخان اسلامی هم نقل کرده‌اند که اسکندر بعد از فتح اصطخر اوستا را که بر دوازده‌هزار پوست گاو نوشته بودند برداشت و مطالب علمی آن را از طب و نجوم و فلسفه به یونانی ترجمه کرد و به یونان فرستاد و خود آن کتاب را بسوزانید.

و نیز دینکرت که یکی از کتب قدیم پهلوی است گوید:

“دارای دارایان هَماک آپستاک و زندگی‌گون زرتوهشت هَچ اَوهرمزد پَتْ گرپت و نپشتک دوپچین یوکْ پَتْ گنجی شپیکان (شپیکان - ن.ل.) یوک پَتْ دِچْ ی نپشت داشتن فرمود”

در کتاب “شتروهای ایران” گوید:

”انیک زرتشت دین آورد از فرمان وشتاسپ شه هزارودوست فَرَكْرَت پَت دین دیپوریه پت تختکیه‌اء زرین کرت و نپشت و پت

گنج هان اتهش نیهاذ و انیک گجستک سکندر سوخت و اندر اودریاپ افکند دینکرتی هپت خدایان“

یعنی: دیگر دارای پس دارا همگی اوستا و زند را چنانکه زردشت از هرمزد پذیرفت و نپشت در دو نسخه یکی به گنج شایگان و یکی به دژنپشت (۸) فرمود نگاه دارند، (روایت دیگر) هزار و دویست فر کرد (فصل) بدین دبیری به تخته‌های زرین تعبیه نمود و نپشت و به گنج آن آتش نهاد، پس سکندر ملعون دینکرت هفت خدایان را سوزانیده در دریا افکند.

(۸) . دژنپشت ظاهراً قلعه‌ای بوده است در اپادانا (تخت جمشید حالیه) زیرا روایت ابن بلخی در فارسنامه این معنی را مصرح است؛ گوید: ”چون زردشت بیامد و شتاسف او را به ابتدا قبول نکرد و بعد از آن او را قبول کرد و کتاب زند آورده بود همه حکمت و بر دوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود به زر، و شتاسف آن را قبول کرد و به اصطخر پارس کوهی است کوه نفشت گویند همه صورت‌ها و کنده‌گری‌ها از سنگ خارا کرده‌اند و آثار عجیب اندران نموده و این کتاب زند و پازند آنجا نهاده بود“ فارسنامه چاپ کمبریج ص (۴۹ - ۵۰) سایر مورخین هم از دژنپشت نام برده‌اند.

گویند نخستین کسی که پس از اسکندر از نو ”اوستا“ را گردآورد و آئین دیرین مزدیسنا را نو کرد ”وُلَخْش“ اشکانی بود (۵۱ - ۷۸ ب م) و ولخش همان است که ما او را بلاش خوانیم در میان اشکانیان پنج شهنشاه به این نام شناخته‌اند، دار مستتر گوید کسی که اوستا را گرد کرده است باید ولخش نخستین باشد، زیرا او مردی دیندار بوده است (۱) و بعضی گمان کرده‌اند که این شهنشاه ولخش سوم است که از (۱۴۸ تا ۱۹۱ ب م) پادشاهی کرد. (از جمله آقای آرتور کریستن سن مورخ معاصر است. (رک: ساسانیان ص ۱۷ طبع تهران)

(۱) . این ولخش از سال (۵۱ تا ۷۸) میلادی پادشاهی کرده است و از عهد او سکه‌های اشکانیان نیز تغییر یافته به خط پهلوی زده شد و خط یونانی موقوف گردید و بعید نیست اوستا هم از عهد او شروع به گردآوری شده باشد.

پس از ولخش اشکانی ادرشیر پاپکان مؤسس دولت ساسانیان بنای سیاست و پادشاهی ایران را بر مذهب نهاد و دین و دولت را به یکدیگر ترکیب داد و آئین زرتشت را که غالباً ظنّ قوی بر آن است که اشکانیان هم دارای همان آئین بوده‌اند - آئین رسمی کشور ایران قرار داد، و این کار او بسیار عاقلانه بود، زیرا آن دوره به سبب قوّت گرفتن دین مسیحی در انحاء کشور ایران و روم،

دوره قوت دین و آغاز نفوذ دینداری محسوب می‌شد، چنانکه بعد هم دیده شده از سوئی مانی پدید آمد، و بعد مزدک ظهور کرد و چندی نگذشت که محمد (ص) رسول عرب بیرون آمد. (۲)

(۲). به تجربه دیده و نیز خوانده‌ایم که در هر دوره‌ای مردم به چیزی می‌گروند و فکری مورد عنایت و ورزش جهانیان قرار می‌گیرد. چنانکه در عهد هخامنشی و سلوکی‌ها و اشکانیان تعصب دینی کمتر بود و بنای سیاست دولت بر آزادی ادیان قرار داشت - لکن بعد از شیوع مسیحیت در روم تعصب دینی اوج گرفت و گویا در همان اوقات در ایران اشکانیان توجهی به کیش دیرین خود نمودند ولی اردشیر پایه تخت خود را بر روی دین گذاشت و تا چند سال پیش هنوز سیاست او (الملک والدین توأمان) رد ایران به قوت خود باقی بود و سیاست از دین تعصب جدا نشده بود.

یک علت دیگر تعصب دینی اردشیر آن بود که پداران و نیاکان او به قولی امرا و رؤسای دین زرتشتی بوده‌اند، پاپک که به قولی پدر و به قولی مادر اردشیر بوده است از امرای محلی پارس و از آن بزرگانی بوده که بازمانده امرا و شاهان "پرتهدار" فارس بودند پادشاهان پرتهدار فارس که نخستین آنان "بغ‌کرت" و سپس (بعادات) و آخر آنان "پاپک" است همه در فارس و قسمتی از هندوستان ریاست و بزرگی داشته‌اند، و سکه آنها نقش آستانه آتشکده و درفش (علم چهارگوشه) که شاید همان درفش کاویان باشد دیده شده است و پادشاه با "پنام" که سرپوش ویژه عبادت است در پیشگاه آتشکده به حال خشوع ایستاده است.

این پادشاهان دست‌نشانده اشکانیان بوده‌اند و از عهد اسکندر و خلفای اسکندر به ریاست مذهبی و کم‌کم به پادشاهی گماشته می‌شدند و اردشیر چنانکه گذشت یا پسر دختر او بوده است (۳) و چون آبا و نیاکان اردشیر جنبه مذهبی داشته‌اند و از سکه‌های آنها این جنبه به خوبی دیده می‌شود خود او هم در استواری بنیان دین کوشید و دین و دولت را با هم کرد، و به وزیر خود (تنسر - در باب این مرد و تاریخ او رجوع شود به رساله - نامه تنسر - تألیف آقای مجتبی مینوی منطبعة تهران.) هیرپدان هیرپد امر کرد که اوستای پراکنده را گرد آورد، و خود را در سکه‌ها خداپرست و خدائی‌نژاد خواند. (۴)

(۳). اردوان آخرین شاهنشاه اشکانی اردشیر را کردزاده می‌خواند، و طبری او را ازاکراد بازنجان یا بازرنگان می‌داد، و نیز در کارنامه آمده است که ساسان پدر اردشیر و داماد پاپک از نژاد بهمن بود ولی با کردان به صحراگردی می‌پرداخت و روایات در این باب مختلف است (رجوع شود به طبری طبع قاعره ج ۲ ص ۵۶ - ۵۹) و به شاهنامه فردوسی.

(۴). سکه اردشیر بابکان چنین است: مزدیسن بغی ارتخشتر شاهان شاه ایران کی شتری هچیزتان - یعنی: "خداپرست خدایگان اردشیر شاهنشاه که از نژاد خدایان است" توضیح آنکه در سکه اردشیر و شاپور اول پسرش تنها شاهنشاه ایران نوشته شده است ولی ذکری از "انیران" ندارد و از هرمز به بعد نام انیران نیز آمده است و معلوم می‌شود استقرار نفوذ دولت مرکزی در کلیه ایالات تابعه به تدریج صورت گرفته است، انیران به فتح همزه و نون به یاء مجهول یعنی (غیرایران) و ممالک خارجه.

در عهد شاهپور پسر اردشیر و جانشینان وی نیز در گردآوری اوستا و تهیه فقه و سایر احکام و عبادات زرتشتی توجه و اعتناء کامل به عمل آمد و در حمایت از آئین مزبور کار به تعصب کشید از آن جمله مانی پسر فدیک سخن‌گوی و مصلح بزرگ ایرانی به اعتماد حریت مذهبی که پیش از ساسانیان در ایران موجود و برقرار بوده است در عصر شاپور اول ظاهر شد و شاهپور را دعوت کرد. شاپور با او به عادت قدیم رفتار نمود، و مانی کتابی از کتاب‌های خود را به نام شاپور نوشت و نام آن را "شاهپور هرگان" نهاد، لیکن در زمان بهرام پسر هرمز، وی را برخلاف وصیت زرتشت و برخلاف اصول دینی که در ایران مرسوم بود کشتند.

قسمتی از اوستا در زمان شاپور اول به دست آمد، و در عصر شاپور دوم اذریاژ مارسپندان - که مؤبدی بزرگ و سخنگویی گرانمایه بود و بعضی مورخان عرب او را زرتشت ثانی نامیده‌اند، و واقعه ریختن مس گداخته بر سینه زرتشت منسوب به او است - خرده اوستا را آورد، و چنان به نظر می‌رسد که تمام اوستا را به دست آوردند و یا مدعی شدند که اوستا به تمامی به چنگ آمده است، و دانشمندی دیگر موسوم به "ارتای ویراف" نیز در عالم خواب، سیری در بهشت و دوزخ کرد و احکامی دیگر پیدا آورد که در کتاب ارتای ویراف نامک مندرج است، و نیز تفسیرهای اوستا از این به بعد به زبان پهلوی رایج گشت.

#### [۵] تقسیمات ۲۱ نسک

در قرن نهم میلادی و دوم هجری مؤلف دینکرت، که تفسیر از اوستا و مهم‌ترین کتب فقه و عبادت و احکام مزدیسنی است گوید: اوستا دارای ۲۱ نسک است (۱) و اسامی آنها را ذکر می‌کند و مجموع ۲۱ نسک را به اصطلاح زبان پهلوی به سه قسمت منقسم می‌نماید به قرار ذیل:

- گاسانیک

- هاتک مانسریک

- داتیک

(۱). نسک کلمه‌ای است اوستائی “نَسْکُو” به معنی جزوه یا رساله به فتح اول و به پهلوی نُسْک به ضم اول ضبط شده است.  
[۶] گاسانیک

یعنی بخش “گائه” که سرودهای دینی و منسوب است به خود زرتشت (۱) و محتویات آن ستایش اهورامزده و مراتب ادعیه و مناجات‌ها می‌باشد.

(۱). گفتیم که گائه به پهلوی گاس شد و منسوب بدان را گاسانیک گویند و این بخش را هم به صیغه وصف و یای نسبت نامیده‌اند یعنی بخش منسوب به گاس  
[۶] هاتک مانسریک

مخلوطی از مطالب اخلاقی و قوانین و احکام دینی است  
[۶] داتیک

فقه و احکام و آداب و مطالعات است.

اما بعد از قرن سوم هجری معلوم نیست چه وقت بار دیگر اوستا دست‌خورده و قمستی از آن از میان رفته است. باری آنچه امروز دست ما باقی است پنج جزء یا پنج بخش است و به این نام معروف:  
۱. یَسْنا که گائه جزء آن است، معنی آن ستایش می‌باشد.

۲. ویسَپرَدُ - که آن هم از محلقات یسنا و در عبادات است، و معنی آن “همهٔ ردان و پیشوایان” (۱) است.

(۱). اصل اوستائی این کلمه “ویسپه رتو” به و او مجهول، و ویسپَه و وسپ در پهلوی یعنی “همه” و “رتو” و “دَت” و “رَد” به معنی پیشوای بزرگ دین است و شاهنامه رد و هیربدرا مرادف آورده است و نیز سیاوخش را که دارای جنبه قدس می‌دانسته است “رد” خوانده:

بپوشید درع سیاوخش رد زره را گره بر کمر بند زد

۳. وَنَدیدَاذ - که در اصل وندیودات بوده است، یعنی ادعیه و اوراد برضد دیوان و اهریمنان. (۲)

(۲). اصل آن لفظ ”وی دیوداته“ و پهلوی آن: جذ دیودات، یعنی= قواعد و اصول ضد دیو و لفظ ”یود“ و یا ”جذ“ به ضم اول همان است که در زبان دری ”جدا“ گوئیم و ”جز“ که از قیود استثناء است نیز از همین لفظ باقی مانده است.

۴. یَشتُ - که قسمت تاریخی اوستا از آن مستفاد می‌شود آن هم از ماده یسنا و به معنی عبادت و ستایش است. (از ماده ”یسن“ و به همان معنی است که گذشت).

۵. خرده اوستا - یعنی اوستای مختصر یا مسائل مختصر و خرد اوستا و آن عبارت است از عبادات روزانه و ماهیانه و اعیاد و جشن‌ها و طریقه زرتشتی‌گری و کشتی بستن و آداب زناشوئی و عروسی و سوگواری و غیره(۳)

(۳). خورتک اپستاک، به پهلوی نامیده شده و معنی آن خرده اوستا می‌باشد و بیشتر آن به زبان پهلوی و پازند است.

زبان اوستائی هم یکی از اصول و پایه‌های زبان ایران است. این زبان خاصه قسمت‌های قدیم آن ”گائِه“ بسیار کهنه به نظر می‌رسد و مانند سبک سنسکریت و عربی دارای اعراب است، یعنی اواخر کلمات از روی تغییر عوامل تغییر می‌کرده است و حرکات گوناگون به خود می‌گرفته است، همچنین دارای علائم جنسی و تثنیه بوده است.(۴)

(۴). علائم جنسی یعنی نشانه‌هایی که بدان واسطه بتوان جنس مذکر و مؤنث و خنثی را از هم تمیز داد، و اوستا از این قبیل است - و بعضی زبان‌ها تنها دو جنس را مانند عربی تمیز می‌دهند و بعضی دیگر سه جنس را چون اوستا و سنسکریت و لاتین و آلمانی - و در باب تثنیه هم بعضی مانند فارسی حالیه تثنیه ندارد ولی اوستا مانند عربی دارای این اختصاص بوده است و گویند همه زبان‌های دنیا دارای اعراب و این قبیل علامات بوده‌اند و به تدریج مردم آنها را دور ریخته‌اند همچنانکه در زبان اوستا و زبان‌های بعد صورت گرفته است و عربان هم در محاورات خود امروز به قید اعراب مقید نیستند.